

## نشانه‌شناسی فرهنگی و بازتولید قدرت در گفتمان ژئوپلیتیک پست مدرن

(از صفحه ۳۵ تا ۵۸)

زهرا پیشگاهی فرد\*  
امیر قدسی\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳/۹/۱۹  
تاریخ پذیرش: ۲۶/۱۱/۱۹

### چکیده

ادبیات دانش ژئوپلیتیک کلاسیک ناظر بر جنبه‌های عینی رابطه قدرت، سیاست و جغرافیا بود و همگام با تحولات فلسفی صورت گرفته در ربع پایانی قرن بیستم، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز متأثر از این فضا و در تلاش برای بازسازی هویت خویش و تولید ادبیات نظری در پاسخ‌گویی به نیازهای جدید، با رویکرد «ژئوپلیتیک انتقادی» به ساخت شکلی و برهم زدن بنیان‌های تثبیت شده در ژئوپلیتیک سنتی پرداخت. نشانه‌شناسی را می‌توان از کدهای ژئوپلیتیکی گفتمان پسا‌مدرنیسم دانست که می‌کوشد از متن‌های اجتماعی برساخته از سوی رسانه‌ها که سعی دارند بر اساس علایق ژئوپلیتیکی خود و با توسل به بازنمایی به مخاطبین القا نمایند، رمز‌گشایی کرده، حجاب از چهره آنان برگیرد. روش تحقیق مقاله مبتنی بر روش اسنادی و کتابخانه‌ای و هدف تحقیق مطالعه بنیادی در بازشناسی و کاربرد مفهوم بازنمایی در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است. بهره‌نمایی مقاله مبین آن است که اصطلاح بازنمایی، از قابلیت و گستره معنایی وسیعی در تحلیل اندیشه‌های ژئوپلیتیکی برخوردار است.

**کلید واژه‌ها:** فرهنگ، ژئوپلیتیک، بازنمایی، نشانه‌شناسی، پسا‌مدرنیسم.

zfarad@ut.ac.ir

amir.ghodsi1965@yahoo.com

\* دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

\*\* دانشجوی دکتری مطالعات فرهنگی دانشگاه امام حسین (ع)

## مقدمه

رابطه جغرافیا با قدرت و سیاست، از گذشته‌های دور مورد توجه دانشمندان و سیاست‌مداران بوده است. در دوره یونان قدیم، ارسطو و استرابو، در قرون وسطی بادن و منتسکیو و در سده اخیر، جغرافی دانانی چون ریتز و راتزل به این مباحث پرداخته‌اند. در دوره اسلامی نیز دانشمندانی نظیر ابن خلدون به مطالعه رابطه بین عوامل جغرافیایی و محیط طبیعی با سیاست پرداخته و نظریه معروف خود درباره‌ی قبیله و شهر، یعنی دو واحد قدرتمند سیاسی در آن زمان و نیز چرخه پیدایش و سقوط دولت‌ها بر پایه آن را ارائه نمود. (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵) ژئوپلیتیک، به آن بخش از دانش جغرافیا تاکید می‌کند که با قدرت و سیاست پیوند می‌خورد. در واقع، جوهر ژئوپلیتیک را قدرت تشکیل می‌دهد و مباحث ژئوپلیتیک را می‌توان در تبیین فرایندهای تولید قدرت، توزیع فضایی و جابه‌جایی قدرت و ساختار جهانی قدرت دانست (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۳۳)

قدرت، موضوع نزاع و رقابت‌های سیاسی نیز می‌باشد و هدف نیروها و حرکت‌های سیاسی و احزاب و رهبران اجتماعی در تکاپوی سیاسی آن‌ها، کسب اهرم‌ها و پایگاه‌های قدرت است تا بتوانند مطابق میل و اراده خود و یا بر اساس سیستم و نظام ارزشی مورد نظر فرمان برانند و منافع خویش و هوادارانشان را تامین نموده و اسباب حفظ قدرت را نیز فراهم آورند و رقبای خود، اعم از افراد، گروه‌ها و دولت‌ها را از صحنه خارج کنند. (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۷۸: ۱) ماکس وبر، قدرت را امکانی می‌داند که فاعل و دارنده آن برای تحمیل اراده خویش بر دیگری، حتی در صورت مقاومت وی، از آن استفاده می‌کند. فاعلان ممکن است اشخاص، گروه‌ها، و یا دولت‌ها باشند. (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۶)

ژئوپلیتیک، در نیمه اول قرن بیستم فرصت‌هایی برای شکوفایی یافت و نظریه‌های جهان‌شمولی پیرامون پدیده دولت و نقش‌فضاها و عوامل جغرافیایی در تولید قدرت و سیادت جهانی ارائه گردید، اما تبیین کاربردی ژئوپلیتیک در بین دو جنگ جهانی اول و دوم سبب رکود علمی سه دهه‌ای و خارج شدن این شاخه علمی از صحنه دانشگاهی گردید، به نحوی که حتی برجسته‌ترین جغرافی‌دانان جهان نیز از انتساب خود به ژئوپلیتیک و حتی جغرافیای سیاسی پرهیز داشتند. بی‌مهری و غفلتی که برخی

جغرافی‌دانان مشهور قرن بیستم بر جغرافیا به طور عام و جغرافیای سیاسی به طور خاص روا داشتند، باعث حاشیه‌ای شدن جغرافیا در حوزه‌های علمی، آکادمیک و اجتماعی گردید. این افول تا اواسط نیمه دوم قرن بیستم ادامه داشت و وقوع تحولات مهم جهانی در ربع پایانی این قرن موجب به صحنه آمدن مجدد ژئوپلیتیک گردید. رویدادهای مهمی چون توسعه جنبش‌های صلح طلب، سازمان‌های غیرحکومتی، توسعه وابستگی‌های بین‌دولتی، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی نظام دو قطبی، تحولات خلیج فارس، مسایل زیست محیطی، توسعه مقاومت در برابر دولت‌ها در اشکال مقاومت‌های مدنی و شهروندی و مقاومت مسلحانه، توسعه ناامنی و تروریسم، ظهور نظامی‌گری مدرن، توسعه ایدئولوژی‌های سیاسی دین پایه، توسعه رقابت‌های قومی و نژادی، گسترش فرایند جهانی شدن و نظایر آن، موجب بازگشت مجدد این رشته علمی به محیط‌های دانشگاهی و اجتماعی گردید و در دوره جدید، جغرافی‌دانان همگام با اندیشمندان فعال سایر علوم، در بازشناسی و بازخیزی ژئوپلیتیک اهتمام نموده و علاوه بر آن، ژئوپلیتیک در قالب مباحث گفتمانی نیز به سطوح اجتماعی و سیاسی و رسانه‌ای جهان راه پیدا کرد.

## روش تحقیق

روش تحقیق این مقاله با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل محتوا و مطالعه بنیادی در بازشناسی مفهوم بازنمایی در مطالعات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی می‌باشد.

## نظریه قدرت در ژئوپلیتیک سنتی

ادبیات دانش ژئوپلیتیک در قرن بیستم بهره‌مند از نظریه‌هایی است که پدیده قدرت را در رابطه با فضا و جغرافیا توضیح می‌دهد. در حقیقت، تفسیراندیشمندان این حوزه از ژئوپلیتیک، ناظر بر جنبه‌های عینی رابطه قدرت، سیاست و جغرافیا می‌باشند. برخی از نظریه‌ها را مرور می‌کنیم:

نظریه فضای حیاتی: فردریک راتزل (۱۹۰۴-۱۸۴۴) که از او به عنوان پدر جغرافیای سیاسی یاد می‌شود، کشور را به مانند موجود زنده‌ای فرض کرد که دارای مراحل زندگی، تولد، رشد،

### 1. Friedrich Ratzel

بلوغ و مرگ است و بر همین اساس، قوانین رشد فضایی کشورها را ارایه کرد. از نظر او، کشور برای حیات و رشد خود نیاز به انرژی دارد و این انرژی از طریق توسعه فضایی و منابع تامین می‌شود. «تفسیر و توصیه تلویحی راتزل برای کسب فضای حیاتی، در اتخاذ سیاست تهاجمی هیتلر که منجر به جنگ جهانی دوم شد بی‌تاثیر نبود.» (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۶)

نظریه کشور به عنوان موجود زنده: رودلف کیلن<sup>۱</sup> (۱۹۲۲-۱۸۶۴) که او را واضع واژه‌ی ژئوپلیتیک در سال ۱۸۹۹ م می‌دانند، دیدگاه و نظریه راتزل را توسعه بخشید و با ارایه ساختاری پنج وجهی از ژئوپلیتیک، روابط کشورها را بر اساس قدرت تبیین کرد. او گفت، در کشاکش قدرت، نهایتاً چند کشور قابلیت تسلط بر جهان را خواهند داشت که یکی از آنها آلمان است که قادر است کشوری قدرتمند را در قاره اروپا به وجود آورد. این نظریات نیز به شدت مورد توجه و بهره برداری آلمانی‌ها در بازساخت دوباره قدرت خود پس از شکست در جنگ جهانی اول قرار گرفت (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۲۳۴)

نظریه قدرت دریایی: آلفر تایر ماهان<sup>۲</sup> (۱۹۱۴-۱۸۴۰)، دریاسالار آمریکایی معتقد بود که قدرت های اقیانوسی همیشه دست بالا را خواهند داشت. او فضاهای دریایی و اقیانوسی را در شکل گیری قدرت دریایی و تولید قدرت جهانی و کنترل و محاصره ی قدرت خشکی موثر می‌دانست. ماهان نتیجه گیری نمود که ایالات متحده امریکا به دلیل برخورداری از جغرافیای امن و دسترسی وسیع به دو اقیانوس، می‌تواند یک قدرت برتر جهانی باشد.

نظریه قدرت خشکی (هارتلند<sup>۳</sup>): سر هالفورد مکیندر<sup>۴</sup> (۱۹۴۷-۱۸۶۱)، رییس انجمن سلطنتی جغرافیا در انگلیس، در تولید قدرت، اصالت را به خشکی می‌داد و در تفسیر این امر، چارچوب نظری - فضایی از اوراسیا را ارایه کرد. بر اساس این نظریه، خشکی بزرگ اوراسیا دارای ناحیه غیر قابل دسترسی از سوی قدرت های دریایی بود که نقش دژ را بازی می‌کرد. وی توضیح داد که این منطقه در طول تاریخ همواره کانون فشار به اطراف خود بوده و خود، از معرض تهاجمات به دور مانده است. او این منطقه را بین رود ولگا در غرب، سیبری در شرق، ارتفاعات البرز و هندوکش در جنوب و اقیانوس منجمد شمالی در شمال تعیین نمود. (عزتی، ۱۳۸۰: ۲۳)

1. Rudolf Kjellen
2. Alfred Thayer Mahan
3. Heartland
4. Sir Halford J. Mackinder

همان گونه که ملاحظه می‌شود، ریشه تفکرات حاکم بر ژئوپلیتیک سنتی، بر محور «جبر جغرافیایی» شکل گرفته و سایر عوامل در تابعیت عوامل جغرافیایی فرض می‌نمود. اگر چه با پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، واژه ژئوپلیتیک تا مدت‌ها مطرود و منفور محافل علمی بود، اما در عمل، تئوری‌های ژئوپلیتیکی در دوران جنگ سرد، بدون اشاره به واژه مزبور، بر روابط سرزمینی حاکم، و از جمله مهم‌ترین این نظریات، تئوری «اسپایکمن»<sup>۱</sup> (۱۹۴۳-۱۸۹۳)، جغرافی‌دان آمریکایی با عنوان «منطقه حاشیه‌ای» یا «ریملند»<sup>۲</sup> با اقتباس از نظریه منطقه محور یا هارتلند مکیندر بود.

به طور کلی، دیدگاه اندیشه‌گران این دوره از ویژگی‌های زیر برخوردار بوده است:

۱- خاستگاه اکثر نظریه‌های ژئوپلیتیک سنتی متعلق به اندیشمندان و ژئوپلیتیسین‌های کشورهای «امپریالیستی» است، از این رو، نظریه‌های مزبور مورد سوء استفاده قدرت‌های استثمارگر واقع گردید و عملاً بسترهای علمی توجیه تهاجم قدرت‌های استعماری علیه کشورهای ضعیف را فراهم ساخت؛

۲- نظریه‌های مطرح شده، مبتنی بر مکتب اثبات‌گرایی و پوزیتیویسم بود و لذا به سایر جنبه‌ها، از جمله تاویل و تفسیر فلسفی (هرمنوتیک) بی‌توجه است؛

۳- «این عقاید، نسبت به نظریه تحول‌تدریجی داروین، تمایل زیادی به سمت لامارکیسم، در موروثی بودن ساختارها دارد.» (پور احمد، ۱۳۸۵: ۱۲۲) به عبارتی، نظام اندیشه ورزی اولیه ژئوپلیتیک از نظریه «منشاء انواع» داروین متأثر است که ریشه در برتری جویی نژاد سفید پوست داشت. این رهیافت فکری که در قالب مکتب «لامارکیسم نو» قابل تفسیر است استدلال می‌نماید، موجودات و اندام‌واره‌ها مستقیماً به واسطه چارچوب محیطی خود تعریف و تبیین می‌شوند؛

۴- به لحاظ فلسفی، این اندیشمندان به گونه‌ای مشخص متأثر از گفتمان «عقل دکارتی» بودند. این دیدگاه براساس قایل شدن دوانگاری متضاد بین سوژه<sup>۳</sup> / ابژه<sup>۴</sup> (ذهن / عین)، شکل گرفته بود. «ژئوپلیتیسین‌های اولیه- به ویژه راتزل و مکیندر- نیز جهان را یک واقعیت خارجی مستقل از ذهن فرض می‌کردند. برای مثال می‌توان به تعاریف ارایه شده

1. Nicholas.J.Spaykman
2. Periphery Area (Remland)
3. Subjective
4. Objective

در فرهنگ نامه های غربی از واژه ژئوپلیتیک رجوع نمود.» (عسگری، ۱۳۸۷) بر اساس نظر اگنیو<sup>۱</sup>، مسیر تحول و گفتمان ژئوپلیتیک را می توان از اوایل قرن نوزدهم تا دهه ی ۱۹۸۰ م به سه دوره تقسیم بندی نمود: ۱- ژئوپلیتیک تمدنی<sup>۲</sup>؛ ۲- ژئوپلیتیک طبیعت گرا<sup>۳</sup> - ژئوپلیتیک ایدئولوژیک؛ که طی هر دوره، سیاست جهانی پیرامون توصیف و تعبیر فضا، مکان و مردم، متناسب با فضای فکری آن دوره سازماندهی شده است (Agnew, 1998:89). «پس از پایان جنگ سرد و ژئوپلیتیک ایدئولوژیک، گفتمان ژئوپلیتیک دچار تحول گردید و نگرش ها و اندیشه های جدیدی بروز کرد که می توان از آن به دوره ی «ژئوپلیتیک پسا نوگرا»<sup>۴</sup> و اندیشه های چند بعدی یاد کرد.» (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۵۰)

همگام با ظهور مدرنیسم و پسا مدرنیسم و تجدید نظر در مفاهیم و پارادایم های مسلط و تولید ادبیات نظری برپایه بازسازی مفاهیم ناکارآمد پیشین، مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز متأثر از این فضا به بازسازی هویت خویش پرداخت و در اوایل ۱۹۷۰، شاهد ظهور رویکردی نوین به نام «ژئوپلیتیک انتقادی»<sup>۵</sup> هستیم. این رویکرد و پارادایم، به ساخت شکنی<sup>۶</sup> و بر هم زدن بنیان های ایدئولوژیک تثبیت شده در ژئوپلیتیک سنتی پرداخت. «در چارچوب رهیافت مذکور، افرادی نظیر ژیروید اتواتیل<sup>۷</sup>، سیمون دالبی<sup>۸</sup>، و پاول روتلیج<sup>۹</sup> که در نگارش کتاب های ژئوپلیتیک انتقادی و مجموعه مقالات ژئوپلیتیکی نقش داشته اند، معروفیت دارند.» (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۲۵)

دیدگاه های جدید در باره مفهوم ژئوپلیتیک، برای تعریف های پیشین اعتبار چندانی قابل نبود؛ برای مثال، ایولاکوست معتقد بود: «مطمئناً روابط مهمی بین سیاست و جغرافیا وجود دارد، لیکن قبل از هر چیز باید اذعان داشت که ژئوپلیتیک فقط به شرایط طبیعی و "قوانین طبیعت" محدود نمی شود، قوانینی که فقط در جغرافیای طبیعی کارآمد هستند. در

1. Agnew
2. Civilizational Geopolitics
3. Naturalized Geopolitics
4. Ideological Geopolitics
5. Postmodern Geopolitics
6. Critical Geopolitics
7. Deconstruction
8. Gearoid O Tuathail
9. Simon Dalby
10. Paul Routledge

این جهت، عموماً جغرافیای اجتماعی، جغرافیای جمعیت‌شناسی، جغرافیای سیاسی و فرهنگی و به طور خاص، داده‌های زبان‌شناسی و مذهبی دارای اهمیت ویژه ژئوپلیتیکی هستند. (لاکوست و ژیلن، ۱۳۷۸: ۱۴) و بدین سان، رویکردهای سنتی ژئوپلیتیک که از ۱۸۹۹ آغاز شده بود، مورد سؤال قرار گرفت و برخی متفکران با ساخت شکنی از گفتمان هژمونیک، مبانی نظری و حوزه معنایی این مفهوم را به پرسش و نقد کشیدند. نظریه‌های مورد اقبال ژئوپلیتیسین‌های این دوره، به گونه‌ای بارز از فضای گفتمانی ساختارگرایی و پس‌ا ساختارگرایی تأثیر گرفت.

در میان اندیشمندان ژئوپلیتیک در ایران نیز می‌توان این چرخش و تغییر رویکرد را مشاهده نمود. به عنوان نمونه، عزت‌الله عزتی، استاد ژئوپلیتیک در ایران، تعاریف زیر را از ژئوپلیتیک ارائه داده است: «در ژئوپلیتیک که معنای لغوی آن سیاست زمین است، نقش عوامل محیط جغرافیایی در سیاست ملل بررسی می‌شود.» (عزتی، ۱۳۸۰: ۵) ژئوپلیتیک به بررسی تأثیر پدیده‌های جغرافیایی بر ساختارها و نهادهای سیاسی، حکومتی و غیر حکومتی و تحولات آن‌ها و خصوصیات روابط با دیگر دولت‌ها می‌پردازد. (عزتی، ۱۳۷۳: ۸۸) همان گونه که ملاحظه می‌شود، در تعریف اول بر تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست و در تعریف دوم به رابطه‌ی یک سویه پدیده‌های جغرافیایی بر سیاست تأکید شده است. در تعاریف ارائه شده مشابه نیز بر نقش عوامل ثابت جغرافیایی و گونه‌ای از «جبر جغرافیایی» بر تصمیمات سیاسی تأکید شده است. دره میرحیدر، استاد جغرافیای سیاسی در ایران در رویکردی متفاوت، در مقاله‌ای تحت عنوان ژئوپلیتیک؛ ارائه تعریف جدید، چنین می‌نویسد: «شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای.» (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۲۲) این چرخش نگاه به ژئوپلیتیک از تأکید آن بر جنبه‌های عینی تعامل جغرافیا، سیاست و قدرت به سمت جنبه‌های ذهنی، با اظهار نظرهایی از سوی اندیشمندان جغرافیا - از جمله در ایران - مواجه شده است. به طور مثال، حافظ‌نیا، استاد جغرافیای سیاسی ایران، در نقد تعریف دره میرحیدر معتقد است: «در این تعریف، ژئوپلیتیک به عنوان روش اقدام یا گفتمان سیاسی، و نه به عنوان موضوع علمی نگریسته شده است. بنابراین، بعد کاربردی ژئوپلیتیک در تصمیم‌گیری سیاسی مورد تأکید قرار دارد و رابطه بین ژئوپلیتیک و جغرافیا یا رد شده و یا مورد توجه قرار نداشته است.» (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۴) برای درک هر چه

بیشتر این تغییر نگاه و بسترهای شکل‌گیری این تفکر و ایده، ویژگی‌های فضای گفتمانی پسا مدرنیسم، که متأثر از نظریه‌های ساختارگرا و پسا ساختارگرایی است را مورد دقت قرار می‌دهیم.

## پسا مدرنیسم

پسا مدرنیسم معتقد است: «ساختارگرایی در جستجوی ساختارهای پنهان شکل‌دهنده به وجوه مختلف زندگی است. به عبارت دیگر، ساختارگرایان بر این باورند که برای فهم پدیده‌ها باید به ساختارهای ذهنی نهفته و مسلط مراجعه کرد. فرض اصلی ساختارگرایی آن است که می‌توان در پس هر فراورده (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی...)، عناصری یافت که رابطه‌ای شبکه‌وار با یکدیگر دارند و این روابط، ساختاری کلی را تشکیل می‌دهند که نهایتاً در کانون و هسته پدیده مورد نظر نهفته است. وقتی این ساختار کشف شود، همه‌ی اجزاء را می‌توان به عنوان بازتولید، و بر حسب آن ساختار توضیح داد.» (بشیریه، ۱۳۷۵: ۶۹) «باور مرکزی ساختارگرایان آن است که زندگی اجتماعی صرفاً به لحاظ ظاهری در هم و برهم، غیر قابل پیش‌بینی و متفرق است، حال آن‌که در زیر سطح رخدادهای گیج‌کننده و منحصر به فرد، سازوکارهایی مولد نهفته است، لذا برای درک آنچه در سطح ظاهر می‌شود، باید به عمق سطح بنگریم، عمقی که ساختار یافته است. رویکردهای ساختارگرا، گرایش به تحقیر، نادیده گرفتن و حتی نفی سوژه‌ی انسانی دارند و تمرکز عمده آن‌ها بر نقش و کارکرد نظام فرهنگی است.» (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

کلود لوی-استروس<sup>۱</sup>، که عموماً او را نظریه پرداز اصلی و راهبر ساختارگرایی می‌دانند، ضمن نوشته‌هایی درباره‌ی دوران کودکی خود در فرانسه شرح می‌دهد که چگونه در حالی که بزرگ می‌شد، با این واقعیت آشنایی یافت که ساختارهای نهفته در تخته سنگ‌ها را می‌توان شناخت. الگوهای موجود در مناظری مانند تپه‌ها، بستر رودخانه‌ها، زمین‌های حاصل‌خیز و غیره را مورد استفاده قرار داد. رویکرد او به فرهنگ نیز از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است. او، همچون زمین‌شناسان، خود را دانشمندی می‌بیند که ژرفاها و الگوهای علی را که زیر منظره‌ی مرئی قرار گرفته کشف می‌کند. دغدغه

---

1. la Levi-Strauss



نخست او توضیح جزئیات نیست، بلکه می‌خواهد با استفاده از اجزا، اشکال بزرگ تر، مهم تر و زیر بنایی را از نو بسازد. (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۶۵) او یافته‌هایش را این‌گونه خلاصه کرده است: «ادراک، عبارت است از تقلیل نوعی از واقعیت به نوعی دیگر. واقعیت حقیقی هرگز بدیهی‌ترین واقعیت‌ها نیست؛ و این که ماهیت حقیقت با مراقبتی که به خرج می‌دهد تا فرار باقی بماند، پیشاپیش به طور ضمنی نشان داده شده است.» (همان: ۱۶۶)

ساختارگرایی و نشانه‌شناسی از دهه ۱۹۵۰، تاثیر مهمی بر مطالعات فرهنگی داشته و بر سایر نگرش‌ها نیز موثر بوده‌اند. نشانه‌شناسی، مفهوم مورد تاکید ساختارگرایان است. نشانه‌شناسان به فرآیند خلق و تفسیر متن که بر آن رمزپردازی و رمزگشایی نام می‌نهند، تاکید دارند. در نظر این افراد، رمزگشایی نه تنها مستلزم شناخت، فهم و درک متن، که مستلزم تفسیر، ارزیابی و داوری در مورد آن نیز می‌باشد. در واقع، رمزگشایی اصطلاحی است برای فهم، درک و تفسیر متن. جان کورنر، در رساله «متن و ارگی ارتباطات و قدرت» این فرآیند را در سه وجه خلاصه کرده است:

۱- لحظه رمزپردازی: که بر رویه‌ها، عملکردها و شرایط نهادی و نیز رویه‌های تولیدی معطوف است؛

۲- لحظه متن: ساخت نمادین، آرایش و شاید اجرای فرم و محتوای آنچه به اثر تبدیل می‌شود؛

۳- لحظه رمزگشایی: لحظه دریافت یا مصرف از سوی خواننده، شنونده و بیننده‌ای که نقشی فعال در بازگشایی معناها و پیام‌ها ایفا می‌کند. لذا نباید او را دریافت‌کننده‌ای منفعل تلقی کرد (مغربی، ۱۳۸۸).

نشانه‌شناسان همواره کوشیده‌اند تا این امکان را برای مخاطب خود فراهم آوردند تا رمزهای مندرج در یک متن را در کلیه رسانه‌ها شناسایی و حجاب از چهره آنان بگیرند و به تعبیر دیگر، آن را رمزگشایی کنند. تصویر، مانند سایر پدیده‌های هنری و فرهنگی، بازتاب‌دهنده و آفریننده‌گفتمانی با عالم است و به رغم برخورد ظاهراً منفعلش، هرگز یک بازنمایی خنثی نیست. تصویر را نیز باید در حیطه نشانه‌های دلالت‌گر خودش تفسیر کرد و آن را نه به عنوان بازتاب عالم واقعی، بلکه به عنوان تاویل عالم نگریست.

رولان بارت<sup>۱</sup> را باید در زمره پیشاهنگان عمده رویکردهای ساختارگرا به فرهنگ و از اولین نشانه‌شناسان تصویری به شمار آورد (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۷۵). او در کتاب معروف خود با عنوان مقدمه ای بر مطالعات تصویری یاد آور شده است که عکس در ظاهر چیزی را بر ما معلوم می‌دارد که در جهان واقع نیز با آن روبرو بوده ایم، اما هنر عکاس در این است که با ابتکار خویش، جلوه‌هایی را در عکس بازتاب دهد که در ظاهر مشهود نیست. بدین ترتیب می‌توان رمزگان را در مرتبه ای فراسوی دلالت های صریح کشف نمود. به نظر او، دلالت صریح در هر متن، پندار و توهمی است که با ورود به مرحله ضمنی بر ما روشن می‌شود. یعنی ما در بر خورد با هر گونه متنی گمان می‌کنیم که معنای آن را در یافته ایم اما با تامل بیشتر در می‌یابیم که معنای صریح چیزی جز پندار نبوده و معنای اصلی، در دلالت ضمنی نهفته است (مغربی، ۱۳۸۸). نشانه‌شناسان مدعی اند که هیچ نشانه ای، چه عکس و چه سایر پدیده های فرهنگی، متضمن معنایی صرفا صریح نیست، بلکه ما رابه ساحت ضمنی رهبری می‌کنند. بارت در کتاب اسطوره شناسی، مجموعه نشانه های زندگی روزمره و حیات سیاسی- فرهنگی دهه ۶۰ میلادی را زیر ذره بین می‌گذارد و از "اسطوره ها" که زاییده نشانه های ناسالم هستند، نقاب بر می‌گیرد؛ او در گزینش مقاله هایش هیچ محدودیتی برای خود قایل نشده و بیفتک و سیب زمینی سرخ کرده و آگهی تبلیغاتی برای مواد شوینده نیز در مقاله هایش مورد کنکاش قرار می‌گیرند. بارت، این مقاله ها را نقدی بر فرهنگ عامه از زاویه دید نشانه شناسی می‌داند که عکس و تصویر یکی از ابزار های موثر آن است (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

ساختار گرایی و پسا ساختار گرایی اگر چه در پاره ای از عقاید مشترکند، اما به معنای همسانی این دو نیست. بر مبنای ساختار گرایی استروس: «تحلیل گر در کار آشکار کردن حقیقتی ژرف و یکتاست، یا می‌تواند به قرائتی عینی و به گونه ای عام و معتبر از فرهنگ نائل شود» (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۵۱). حال آن که از نظر پسا ساختارگرایان چنین ایده‌هایی گمراه کننده اند. ما بعد ساختارگرایان استدلال می‌کنند که فرهنگ ها و متون را می‌توان به شیوه‌هایی گوناگون و متنوع تفسیر کرد. فرهنگ ها و متون قادرند قرائت هایی چند گانه، همواره متکثر، و شاید متقابلا متناقض را بار آورند. پس، "حقیقت" ممکن

## 1. Roland Barthes

است بیش از آنچه گمان می‌کنیم، گریزان و مرموزتر باشد (همان: ۱۹۵). «به بیان هیوود، پسا ساختارگرایی، دانش واژه ای است که گاه با پست مدرنیسم تبادل می‌پذیرد. این واژه تاکید دارد که همه ی اندیشه ها و مفاهیم به وسیله زبانی بیان می‌شود که خود آن زبان در روابط پیچیده ی قدرت گرفتار آمده است» (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۶: ۱۴۰).

پسامدرنیسم، در برگرفته ی موضعی فلسفی و نظری، و برآمده از ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی است. پسا مدرنیسم ابعاد متعدد دارد. نخست، مربوط به نوعی زیبا شناسی و سبک هنری است که رمزگان زیبایی شناختی و هنری مدرنیته را رد می‌کند (اسمیت، ۱۳۸۷: ۲۳۹). این اصطلاح پس از جنگ جهانی دوم ابتدا توسط معماران و بعد از آن جامعه شناسان و سپس فیلسوفان به کار گرفته شد. پسا مدرنیسم، نه به معنای نمایش پس از مدرن، که دقیق تر و کامل تر شدن مدرنیسم است. به گفته ژان فرانسوا لیوتار: «پسامدرنیسم، درک مدرنیسم است، به علاوه بحران های آن» (همان: ۳۴۶) او در توضیح ویژگی های پسا مدرنیسم می‌نویسد: «این تغییر کانون، هم بعد کمی و هم کیفی داشته است. گفتارهای آرمان شهرانه، رؤیایی و بشر دوستانه که زمانی الهام بخش حیات اجتماعی بودند، اقتدار و اعتبارشان را از دست داده اند.» لیوتار، این رویداد را افول روایات اعظم<sup>۱</sup> می‌نامد (همان: ۳۴۷). ویژگی های مهم پسامدرنیسم را می‌توان حول دو محور اساسی زیر مورد دقت قرار داد:

۱- نقد نمایش واقعیت و تاکید بر بازنمایی در ساخت واقعیت. اینان معتقدند که هیچ واقعیتی فارغ از واسطه "نشانه" ها حاضر نیست. هیچ گونه داده ی عینی شفاف و بلاواسطه ای در کار نیست، تنها گفتگوی ممکن، وانمایی اشیا است، نه ذات آن. به عبارتی، هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد؛

۲- افول فرا روایت (بازنمایی تاریخی). از میان رفتن «حس تاریخ» به عنوان گونه ای از «روایت» خطی، ممتد و توالی منطقی رخدادها، در نتیجه بطلان هر نظریه ی مدعی بر خورداری مطلق یا هر رفتار اجتماعی مدعی جهانی بودن (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۷۰). دانشمندانی چون "اتوایل" و "میشل فوکو" را می‌توان از پیشگامان این حرکت نوین

1. decline of grand narrative
2. O.Tuathail
3. Michel Foucault

دانست که به تجدید نظر و ارزیابی مجدد در روش‌ها و سنت‌های تفکر ژئوپلیتیک پرداختند. به عبارتی، این دانشمندان به طور همزمان، از ژئوپلیتیک انتقاد کرده و در عین حال، خود از اندیشمندان این عرصه بودند. این افراد، سیاست‌اندیشمندان خود را بر "ضد ژئوپلیتیک" تعریف نموده و با وجود این، در چارچوب زیر بنایی مفاهیم ژئوپلیتیک کار می‌کردند. (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۷).

اندیشمندانی نظیر آگنیو<sup>۱</sup> و کوربریج<sup>۲</sup> در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۹ نخستین آثار را در چارچوب روس کلی ژئوپلیتیک انتقادی منتشر نمودند و بدین گونه، ژئوپلیتیک انتقادی راه خود را از ژئوپلیتیک سنتی جدا کرده و از چندین جنبه، دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی ارائه می‌نماید. محققین این رشته تمایل دارند به جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی، دریابند که سیاست‌مداران چگونه «تصاویر ذهنی» خود از جهان را ترسیم نموده و چگونه این بینش‌ها بر تفسیر آنها از مکان‌های مختلف تأثیر می‌گذارد؟.

ژئوپلیتیک انتقادی با رویکردی هرمنوتیک، به طور ویژه به پیوند ژئوپلیتیک با "جغرافیای رفتاری" صحنه می‌گذارد. ژئوپلیتیک انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یک سو از تفاوت میان ارزش‌ها و اهداف رسمی جامعه، و از سوی دیگر از واقعیت شیوه‌هایی که نهادها عملاً رفتار می‌کنند پرده بردارد، در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستی‌ها روبرو شده و آگاهی نقادانه‌ای را پروراند که می‌تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد.

### بازنمایی<sup>۳</sup>، جلوه‌ای از نشانه‌شناسی فرهنگی و بازسازی تاریخی

در طبقه‌بندی انواع آگاهی‌ها (علمی، فلسفی، دینی و ایدئولوژیک)، بازنمایی را از گونه آگاهی‌های ایدئولوژیک محسوب می‌نمایند. بازنمایی یعنی: «تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی و نشانه‌ها، به ویژه زبان» (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۱۵). بازنمایی، از جمله مفاهیمی است که مورد توجه اندیشمندان حوزه مطالعات ژئوپلیتیک انتقادی و پست مدرن واقع گردید و به لحاظ مفهومی، دارای برد پر دامنه در مطالعات

1. Agnew
2. Corbridge
3. Representation

جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است. بازنمایی را می‌توان در دو جنبه مثبت (به طور مثال، نقش آن در بازسازی هویت های قومی در برابر امپریالیسم فرهنگی) و منفی (مبتنی بر ریاکاری و قلب حقایق در خدمت به سلطه و قدرت) مورد توجه و مطالعه قرار داد.

فرهنگ واژگان آکسفورد در تعریف بازنمایی چنین آورده است: « بیان رسمی و آشکار ساختن نظر خود در موافقت یا مخالفت با چیزی در برابر قدرت و سلطه حاکم» (آکسفورد، ۱۹۹۷). در فرهنگ وبستر، واژه بازنمایی به معنای «تشریح، گزارش یا بیان یک حقیقت یا ادعا»، «تمایل به ایجاد نفوذ در دیگران به منظور وادار کردن آنان به اظهار مخالفت» و «تولید یا اجرای یک نمایش یا بازی» آورده شده است (وبستر، ۱۹۷۰).

بازنمایی از آن جهت در جغرافیای فرهنگی حایز اهمیت است که دارای مفهوم ژئوپلیتیکی است. ایولاکست در تعریف مفهوم بازنمایی می‌گوید: «نمایاندن و نشان دادن به شیوه قاطع، به عبارتی طراحی کردن». او در توضیح ارتباط مفهوم بازنمایی و ژئوپلیتیک می‌گوید: «اندیشه های ژئوپلیتیکی به سرزمین ها مراجعه می‌کنند، یعنی به نقشه هایی که بازنمایی ها را عیان می‌سازد. قدرت ها همواره درصدد اثبات ادعای مالکیت خود بر یک قوم، جامعه یا سرزمین هستند و این ادعا را از طریق بازنمایی جامعه عمل می‌پوشانند» (لاکوست و ژیلن، ۱۳۷۸: ۳۴).

واژه بازنمایی، به دلیل قابلیت گستره ی معنایی، توانمندی و انعطاف پذیری بالا در پوشش مفهومی تحلیل های ژئوپلیتیکی، به سرعت از جایگاهی قابل توجه در ادبیات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی برخوردار، و در آراء اندیشمندان ژئوپلیتیک و تحلیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تبیین صحنه های تقابل و تعارض از موقعیت ممتازی برخوردار گشت. ایولاکست<sup>۱</sup>، ژئوپلیتیسین فرانسوی از جمله کسانی است که نقش ایدئولوژی و بازنمایی را در مطالعات و تحقیقات خود بسیار برجسته نموده است. او در کتاب «عوامل و اندیشه ها در ژئوپلیتیک»، مفهوم بازنمایی را این گونه مورد شرح قرار می‌دهد: «بازنمایی؛ یعنی نمایاندن و نشان دادن به شیوه ای قاطع، به عبارتی، طراحی کردن، زیرا اندیشه های ژئوپلیتیکی به سرزمین ها رجوع می‌دهند، یعنی به "نقشه" هایی که بازنمایی ها را عیان می‌سازد، همان گونه که تابلویی یک شخصیت را به تصویر می‌کشد. هر ملتی که درگیر

## 1. Yves Lacoste

یک موضوع ژئوپلیتیکی می‌شود، سعی می‌کند خود را با بازنمایی‌های تاریخی، روابط آن‌ها و نحوه‌ی بیان ریشه‌های درگیری، که منجر به فاجعه شده، آرایش دهد. به این دلیل است که واژه بازنمایی در تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیکی متمرکز بوده و از غنای لازم برخوردار است» (لاکست، ۱۳۷۸: ۳۵).

استوارت هال<sup>۱</sup> استدلال می‌کند: «واقعیت به نحو معنا دار وجود ندارد و بازنمایی یکی از شیوه‌های کلیدی تولید معناست. معنا صریح یا شفاف نیست و از طریق بازنمایی در گذر زمان، یک دست باقی نمی‌ماند. معنا بی‌ثبات یا لغزنده است و همیشه قرار ملاقاتش با حقیقت مطلق را به تأخیر می‌اندازد..... اغلب مورد مجادله بوده و معانی، به شدت در رابطه با قدرت ثبت و حک می‌شوند» (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۱۶).

مطالعات فرهنگی با اتخاذ نگرشی مبتنی بر رویکرد بازنمایی باور دارد که پدیده‌های - نفسه قادر به دلالت نیستند، بلکه "معنای" پدیده‌ها ناگزیر باید از طریق و به واسطه فرهنگ "بازنمایی" شوند. به بیان دیگر، بازنمایی از طریق فرایندهای توصیف و مفهوم‌سازی و جایگزین‌سازی، معنای آنچه را بازنمایی شده است، برمی‌سازند. بی‌تردید، جهان مستقل از بازنمایی‌هایی که از آن صورت می‌گیرد وجود دارد؛ لیکن، معنا دار شدن جهان در گرو بازنمایی آن است، پس، می‌توان گفت: بازنمایی، شیوه‌ای است که از طریق آن، ما واقعیت را واجد معنا می‌سازیم، همچنین معناهایی که درباره خود، دیگران و جهان پیرامون خویش ایجاد می‌کنیم. از طریق بازنمایی با یکدیگر سهمیم می‌شویم یا مورد مجادله قرار می‌گیریم.

## بازنمایی و تاریخ

اندیشه پسا ساختارگرایی بر افول فرا روایت تأکید دارد. از نظر آنان، ویژگی اصلی تاریخ، ماهیت آشفته آن است و نه قابلیت آن به آشکار کردن طرح و نظم موجود در خویش (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۹۷). پوپر<sup>۲</sup> (۱۹۹۴-۱۹۰۲)، از پر تأثیرترین اندیشه‌سازان قرن بیستم، در کتاب اسطوره چارچوب خود، ضمن تأکید بر نادرستی اصالت تاریخ و قایل نبودن به سیر حتمی و موجب بودن آن، تعریف جدیدی از تاریخ ارائه می‌دهد: «تاریخ، عرصه‌ای است که می‌توانیم در آن ماجرای رشد انواع مختلف معرفت انسانی - و پیش

1. Stuart Hall
2. Karl Raimund Popper

از آن، تطور حیات جانوری و انسانی - را کشف کنیم. به عبارتی، تاریخ به خودی خود بی‌معناست و این آدمی است که به آن معنا می‌بخشد. معنای تاریخ چیزی است که ما گزینش می‌کنیم، این "نقشه" (یا با توجه به انواع مختلف معرفت، نقشه‌ها) چیزی است که به واسطه گزینش و انتخاب پدران و اجداد ما به ما عرضه شده است و این یعنی این‌که به ما بستگی دارد که آن‌ها را آن‌گونه که اراده کنیم، بسازیم. ما می‌توانیم آنچه را دریافت کرده‌ایم، بسط و رشد دهیم، یا می‌توانیم بدان پشت کنیم. یقیناً، هیچ الهی تاریخ نمی‌تواند ما را از نتایج اعمال خود نجات دهد و این واقعیت که ممکن است برخی گرایش‌های خفیف زیستی در راستای نقشه‌ی ما موجود باشد، از اهمیت زیادی برخوردار نیست» (پوپر، ۱۳۷۹: ۱۹). از این رو، افول فرا روایت و عدم اعتقاد به تکرار حوادث به شکل خطی و سرنوشت محتوم جوامع بر پایه تجربیات تاریخ، از جوه بارز تفکر پسا مدرنیسم است، حال آن‌که، «حس نوستالژیک» و «محافظه کارانه»، ویژگی و خصیصه‌ی «بازنمایی» است. بازنمایی، علاقه‌ی وافر به رجعت در گذشته و خویشتن خویش دارد و سعی می‌کند تا همواره در کشمکش میان «خود» و «دیگری»، پلی بر فراز «گذشته» برقرار سازد. تامپسون، از اندیشمندانی است که این موضوع را به نقد کشیده و با برجسته ساختن نقش ایدئولوژی در فرهنگ مدرن، با اشاره به رویکرد مارکس به مقوله ایدئولوژی در خصوص تضاد طبقاتی می‌گوید: «ایدئولوژی، نظامی از بازنمایی‌هاست که با هدایت افراد در سوی گذشته به جای آینده، یا در سمت انگاره‌ها و آرمان‌هایی که روابط طبقاتی را کتمان کرده و طلب جمعی تغییر اجتماعی را ناچیز شمرده، به خدمت حفظ روابط موجود طبقه‌ی سلطه در می‌آیند» (تامپسون، ۱۳۸۷: ۵۲). وی معتقد است: «پدیدارهایی که دریافت نهان ایدئولوژی به آن‌ها اشاره دارد، گواهی بر استمرار نمادها و ارزش‌های سنتی و شاهدی بر آن "زنجیره‌ی عقاید و تعصبات قابل احترام" در همان جامعه بورژوازی مدرن است و چنین نیست که این نمادها و ارزش‌های سنتی را، دگرگون‌سازی دایم تولید به یک‌باره و برای همیشه از میان برداشته باشد؛ آن‌ها همچنان زنده‌اند، خود را تعدیل و دگرگون می‌کنند و قطعاً دیگر باره عنوان یک نیروی توانمند ارتجاعی در همان آستانه‌ی خود انقلاب ظاهر می‌شوند. دریافت نهان ایدئولوژی، توجه ما را به این حقیقت فرا می‌خواند که روابط اجتماعی می‌تواند با رواج یا شیوع ساخت‌های نمادین حفظ و دگرگونی اجتماعی متوقف شود. این دریافت، توجه ما را به چیزی جلب می‌کند که می‌توانیم آن را

«فرآیند پایداری اجتماعی» در جامعه ای توصیف کنیم که دستخوش دگرگونی اجتماعی بی سابقه ای گردیده است، فرآیندی که مارکس با تیز بینی آن را تشخیص داد، اما شاید تمایلی در گسترش استلزامات آن نداشت.» (همان: ۵۲)

مارکس، با تهاجم به ساختارهای ایدئولوژیک و قدرت، بازنمایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «سنت تمامی نسل‌های مرده، همچون کابوسی بر مغز زندگان سنگینی می‌کند و درست هنگامی که به نظر می‌رسد آن‌ها در آفرینش چیزی که تا حال وجود نداشته، به دگرگونی ریشه‌ای خود و چیزها پرداخته‌اند، درست در چنان دوره‌های بحران انقلابی، مضطربانه ارواح گذشتگان را به خدمت خود احضار کرده و نام‌ها، جنگ طلبی‌ها و رسوم آن‌ها را وام می‌گیرند تا صحنه‌ی جدید تاریخ جهان را در این ظاهر مبدل دیرینه و این زبان به عاریت گرفته، ارایه کنند. درست در لحظه‌ای که انسان‌ها در آفرینش تاریخ خود، و در تقبل تکالیف بی سابقه درگیر می‌شوند، در برابر خطرات و نایقین‌های آن اقدام متهورانه، عقب می‌نشینند و به بازنمایی‌هایی متوسل می‌شوند که آنها را از تداوم با گذشته مطمئن سازد. آن‌ها درست در هنگامی که «تداوم»، مورد تهدید واقع می‌شود، گذشته‌ای اختراع می‌کنند که آرامش را دیگر بار برقرار سازد.» (همان: ۵۳)

لاکوست، بازنمایی را سلاح موثر موجود در «زرادخانه ژئوپلیتیکی» معرفی می‌کند: «سران ستیزه‌جو، برای توجیه ادعاها و حقوق خود بر یک سرزمین یا برای ترسیم راهبرد خویش، از بازنمایی‌های شخصی و جمعی بهره می‌گیرند و استدلال‌ها و توجیهات گوناگون (که در زرادخانه‌های ژئوپلیتیکی موجود است) پناه می‌برند.» (لاکوست و ژیلین، ۱۳۷۸: ۳۵)

## رسانه، ابزار شگرف بازنمایی

نقد نمایش واقعیت، از دیگر خصوصیات و ویژگی‌های «بازنمایی» است که امروزه این اقدام بر محور «قدرت رسانه» صورت می‌گیرد. در مطالعات بازنمایی و ژئوپلیتیک، توجه به نقش عوامل موثر بر شکل‌دهی اذهان و افکار عمومی بسیار حایز اهمیت است، از این‌رو، مطالعه سازوکارهای اثرگذاری «رسانه»<sup>۱</sup> بر «افکار عمومی» در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، تا حدی که می‌توان این دو را لازم و

### 1. Media



ملزوم یکدیگر دانست.

الوین تافلر، تمدن بشری را شامل سه مرحله کشاورزی، صنعتی و فرا صنعتی یا عصر ارتباطات می داند و معتقد است، در عصر فرا صنعتی، قدرت در دست کسانی است که شبکه های ارتباطی و اطلاعاتی را در اختیار خود دارند. مک لوهان، دانشمند کانادایی نیز در نظریه دیگری، تاریخ بشر را به سه دوره، یعنی عصر فرهنگ شفاهی، عصر تمدن چاپی و عصر تمدن الکترونیک تقسیم کرده و می گوید: «در عصر الکترونیک، قدرت در دست صاحبان شبکه های تلویزیونی و شبکه های کامپیوتری و ماهواره هاست.» (مهرداد، ۱۳۸۰: ۱۵۸)

رسانه، از مظاهر تمدن های جدید و ویژگی اصلی آن، قدرت و شعاع عمل گسترده است. رسانه به معنی هر وسیله ای است که انتقال دهنده فرهنگ ها و افکار عده ای از افراد باشد، مانند روزنامه، کتاب، مجله، رادیو و تلویزیون، ماهواره، و... هیل و واتسون، در توصیف ارتباط میان رسانه و بازنمایی معتقدند: «کارکرد اساسی و بنیادین رسانه ها عبارت است از بازنمایی واقعیت های جهان خارج برای مخاطبان، زیرا اغلب دانش و شناخت ما از جهان به وسیله ی رسانه ها ایجاد می شود و درک ما از واقعیت به واسطه و میانجی گری روزنامه ها، تلویزیون، تبلیغات، فیلم های سینمایی و... شکل می گیرد. رسانه ها، جهان را برای ما تصویر می کنند. رسانه ها این هدف را با انتخاب و تفسیر خود در کسوت دروازه بانی و به وسیله عواملی انجام می دهند که از ایدئولوژی اشباع هستند. آنچه ما به مثابه یک مخاطب از آفریقا و آفریقایی ها، صرب ها و آلبانیایی تبارها، اعراب، مسلمانان و... می دانیم، ناشی از تجربه مواجهه با گزارش ها و تصاویری است که بواسطه رسانه ها به ما ارائه شده است. بنابراین، مطالعه بازنمایی رسانه ای در مطالعات رسانه ای، ارتباطی و فرهنگی بسیار مهم و محوری است. از آنجایی که نمی توان جهان را با تمام پیچیدگی های بی شمار آن به تصویر کشید، ارزش های خبری، فشارهای پروپاگاندایی، تهییج، تقابل (که ما را از دیگران جدا می سازد) یا تحمیل معنا در قالب مجموعه ای از پیچیدگی های فنی و محتوایی ارائه می دهند. براین اساس بازنمایی عنصری محوری در ارائه تعریف از واقعیت است.» (Hill and Watson, 2006: 248).

ژان بودریار (۲۰۰۷-۱۹۲۹): فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی و از نخستین و افراطی‌ترین متفکران عرصه پسامدرنیسم است که در پدید آوردن نظریه در باب پسامدرنیسم به شدت اثر گذار بود (اسمیت، ۱۳۸۷: ۳۴۸). «نظام رمزگان»، اصطلاحی بود که بودریار در نقد نظام فرهنگی معاصر خود به کار گرفت. او می‌نویسد: «رمزگان‌ها در چنان گستره‌ای حاکمیت یافته‌اند که باید در بعضی از اساسی‌ترین تمایزاتی که تفکر اجتماعی و فرهنگی شکل بخشیده‌اند، شک کنیم» (همان). از نظر او، تمایزات ما بین «فرهنگ» و «واقعیت» و بین «نشانه» و آنچه نماد پردازی می‌شود، دیگر معنایی نمی‌دهند. او بر این نظر است که در گذشته، نشانه‌ها و نمادها، واقعیتی زیربنایی را می‌پوشاند و یا تاویلی درباره‌ی واقعیت ارائه می‌داد، حال این که اکنون نوعی «نو-واقعیت» در همه جا جایگزین واقعیت شده است. این نو-واقعیت‌ها، تماماً توسط عناصر در حال ترکیب رمزگان تولید می‌شوند. او گفت: «رویدادها در جهان واقعی، به طور فزاینده‌ای بیان مادی الگوها و اسطوره‌هایی هستند که در عرصه فرهنگی خود بنیاد، ریشه دارند.» اصطلاحاتی که او برای درک این پویایی غریب به کار برد، وانمایی<sup>۲</sup> و وانموده<sup>۳</sup> است. (همان: ۳۴۹)

بودریار، به شیوه نگرش افراد بر بازنمایی‌های رسانه‌ها و موجودات شبیه‌سازی شده در این رابطه تاکید داشت. او معتقد بود که رسانه‌های تحت فرمان، تصویر شبیه‌سازی شده را ارائه می‌دهند، نه یک کپی از اصل آن را. این شبیه‌سازی، شکاف بین واقعیت و بدل را پر می‌کند. وی به عجین شدن حوزه اقتصاد و ایدئولوژی تاکید داشت و معتقد بود که دیگر نمی‌توان حوزه‌ی اقتصادی یا تولید را از حوزه‌ی ایدئولوژی یا فرهنگ جدا دانست، زیرا انگاره‌ها، مصنوعات، و وانمایی‌های فرهنگی، حتی احساسات و ساختارهای روانی، به قسمتی از جهان اقتصاد تبدیل شده است (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

به گفته‌ی او: «ما پایان امر اجتماعی» (پیوند اصیل و مسلم میان مردم و کنش عقلانی مرتبط با آن) را شاهدیم، چرا که زندگی اجتماعی در سیاه چاله‌ی غول‌آسای خاد وانمایی<sup>۴</sup> گرفتار آمده است. از این جا به بعد محکومیم که یکدیگر را تنها به منزله‌ی بازیگرانی در حوزه‌ی «نشانه»‌ها تجربه کنیم که منفعلانه نمایش‌ها و وانموده‌ای را تجربه

1. Jean Baudrillard
2. simulation
3. simulacrum
4. hypersimulation

می‌کنیم که یکدیگر را منعکس می‌کنند» (اسمیت، ۱۳۸۷: ۳۵۰).

دیوید هاروی<sup>۱</sup> جغرافی دان نو مارکسی، تفسیر دیگری از پسا مدرنیسم، مبتنی بر مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری مصطلح به «فوردیسم» و «پسا فوردیسم» ارایه می‌دهد، که چگونه نظام سرمایه‌داری برای غلبه بر بحران دهه ۱۹۷۰ که بازارها از انواع کالاها انباشته، درآمد‌های مالیاتی به سطح نازلی سقوط نموده و تورم از کنترل خارج گردیده بود، با سیاست «انباشته تغییر پذیر<sup>۲</sup>» پاسخ داد، یعنی قابلیت تغییر سریع خطوط تولید و ساخت دسته‌های کوچک‌تر از محصولات برای بازارهای مطمئن‌در این راهبرد، چند مهارتی ساختن کارگران، به کارگیری طراحی رایانه‌ای و آگهی‌های تبلیغاتی وسیع، تقاضا برای محصولات جدید را افزایش بخشید و خطوط تولید مرتباً در حال تغییر، با میدان دادن به هوس‌ها و مدهای جدید، گردش چرخ‌های مصرف‌گرایی و سرمایه‌داری را همچنان روان نمود و این روند به تعویق آن چیزی کمک نمود که هاروی به عنوان «ذوب شدن نهایی سرمایه‌داری» پیش‌بینی‌اش می‌کند. او با نظری همخوان با منطق مارکسیستی، این روندهای سرمایه‌محور را در حال سرازیر شدن به حیطه‌ی وسیع‌تر زندگی فرهنگی و تعیین‌کنندگی حدود این زندگی می‌بیند. وی می‌افزاید: ما در جهانی به سر می‌بریم که در آن، رسانه‌ها، سبک‌های جدید، مدها و تصاویر، اهمیتی فزاینده دارند. نتیجه آن، فرهنگی است که وجه بارزش سطحی بودن است که در آن تولیدات بی‌وقفه‌شان هم می‌شوند و رفتن به دنبال سبک‌هایی پوچ، جای جستجو در پی اصالت را گرفته است (پیشین: ۳۵۵) هاروی با این نگاه، فرهنگ را در خدمت نظام سلطه‌ی اقتصادی می‌بیند و رسانه را عامل مهم در ایجاد نیازهای کاذب و نهایتاً بی‌هویتی ملل می‌داند.

ایولاکست، کاربرد واژه «ژئوپلیتیک» را صرفاً برای تعریف مناقشات و تقابل‌هایی می‌داند که عامل رسانه در آن محسوس باشد: آن مواردی می‌توانند به طور خاص ژئوپلیتیکی قلمداد شده و به عنوان پدیده‌های سیاسی و فرهنگی نوین و رشد‌یابنده در نظر گرفته شوند که رقابت قدرت در مورد یک سرزمین در آن نهفته باشد، به این شرط که آزادی بیان در آن سرزمین به رسمیت شناخته شده باشد و بازنمایی‌های متضاد از طریق رسانه‌های همگانی، منجر به تحریک مناظره سیاسی میان شهروندان ساکن در آن سرزمین

1. David Harvey
2. flexible accumulation

شود. پخش و انتشار این بازنمایی‌ها منجر به مجموعه‌ای از تأثیرات سیاسی می‌شوند که آنها هم به خودی خود می‌توانند متضاد باشند. از این نظر، مناظرات سیاسی میان شهروندان، جایگاه ویژه‌ای در تکامل پدیده‌های ژئوپلیتیکی کسب نموده است و به یمن وجود رسانه‌ها، نظرات شهروندان انعکاس عظیمی یافته و تناقض‌هایی که بازنمایی‌های گوناگون در خود نهفته دارند، به طور آزادانه امکان بروز پیدا کرده‌اند. نمونه بسیار مشهور آن، جنگ ویتنام است که رهبران امریکا، تحت فشار افکار عمومی، مجبور به ترک آن شدند. او معتقد است، جنگ ویتنام که دارای اهمیت بین‌المللی بود به نحوی می‌تواند اولین جنگ ژئوپلیتیکی محسوب شود. اگرچه در جنگ‌های جهانی قبلی نیز افکار عمومی ممالک مختلف به وسیله‌ی سرویس‌های تبلیغاتی بسیج می‌شدند، اما پدیده‌ی جدید در مورد جنگ ویتنام، انعکاس بازنمایی‌های وطن پرستانه توسط رسانه‌ها نبود، بلکه به یمن رشد و گسترش آزادی بیان و رسانه‌ها، مناظرات سیاسی میان شهروندان بود که باعث شد بخشی از آن‌ها مخالفت خود را با ارزش‌های حاکم بر "بازنمایی‌های مسلط ابراز دارند (لاکست، ۱۳۷۸: ۶۸).

وی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی خود، مفهوم دیگری از بازنمایی را به معنی «به‌صحنه آوردن» مطرح نموده و توضیح می‌دهد: «بازنمایی ژئوپلیتیکی در گام نخست خود، به معنای مشارکت عقاید و اندیشه‌ها و بخصوص مشارکت ارزش‌ها میان تمام افراد یک گروه یا ملت، برای به هیجان آوردن و بسیج آن‌هاست. در هر مناقشه‌ای، هر یک از طرفین داستان، یک فاجعه واقعی را بیان می‌کند که از یک زمان معین آغاز شده و کماکان ادامه دارد و اینک این فاجعه در نقشی جدید، بین شخصیت‌های متفاوت - خوب یا بد - در حال اجرا است. آنهایی که مستقیماً درگیر فاجعه‌ای ژئوپلیتیکی هستند کمابیش یک نمایشنامه را تعریف می‌کنند، ولی یک طرف مناقشه از برخی مراحل آن فاجعه با سکوت می‌گذرد و طرف دیگر با حرارت زیاد از آن یاد می‌کند» (لاکوست و ژیلن، ۱۳۷۸: ۱۱۰).

چنانچه بیان شد، کارکرد مثبت بازنمایی را می‌توان در بازسازی هویتی خرده فرهنگ‌ها تعریف نمود. از کارکردهای بازنمایی در یک تنازع ژئوپلیتیکی، ایجاد امکان به خرده فرهنگ‌ها و گروه‌های قومی برای تأکید بر متمایز بودن خود به شیوه‌های مسالمت آمیز و آرام و سرباز زدن از یکسان شدن با فرهنگ مسلط است. گروه‌های قومی تا حدودی به این دلیل بر تمایز شاخص خود پای می‌فشارند که این راهی برای مقاومت در برابر هژمونی

و استیلای گروه‌های نیرومندتر می‌بینند. آنها در برابر انحلال فرهنگی مقاومت می‌کنند و در برابر سیاست «دیگ ذوب<sup>۱</sup>» یا پذیرفتن سبک‌ها و هنجارهای گروه نیرومندتر سر باز می‌زنند. این قبیل اقدامات انجام شده از سوی گروه‌های قومی و هویت طلب در مقابل نظام سلطه را «ضد ژئوپلیتیک» نیز نام نهاده‌اند.

استوارت هال<sup>۲</sup>، با رجوع به نظریه «هژمونی<sup>۳</sup>» گرامشی، به احیای نگاه انتقادی او به فرهنگ می‌پردازد. هال معتقد است: «زندگی روزمره از طریق کشمکش هویت‌های حاشیه‌ای برای آمدن به صحنه تغییر شکل یافته است. این، صرفاً حکایت تعیین جایگاه آنها به دست نظامی دیگر یا زیر سلطه دیدگاهی امپریالیستی نیست، بلکه همزمان به معنای مطالبه شکلی از بازنمایی برای خودشان است» (هال، ۱۳۸۲: ۲۵۶). از سه دهه گذشته، هویت‌های حاشیه‌ای به متن آمده و در برابر فرایندهای یکسان‌کننده، بی‌روح و غیرقابل درک نیروهای جهانی شروع به تعیین جایگاه برای خود و طلب ریشه‌های خود برآمده‌اند. هال این اشتیاق در طلب ریشه‌ها را «قومیت» می‌نامد. قومیت، جایگاه یا فضای لازمی است که امکان سخن گفتن را برای مردم فراهم می‌کند و مرحله‌ای مهم در پیدایش و رشد همه‌ی جنبش‌های محلی و حاشیه‌ای است. (همان: ۲۵۷) قومیت‌ها برای کشف خود نیاز به جایگاه، کشف دوباره‌ی جایگاه گذشته، ریشه‌های خود، متن خود و موقعیت خود داشته و آن را مرحله‌ای ناگزیر برای بیان خود می‌پندارند.

## نتیجه‌گیری

دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و گفتمان‌های ژئوپلیتیکی عصر حاضر دارای ماهیتی چند بعدی است و هر یک با تاکید بر بعدی از ابعاد آن، سعی بر تبیین تحولات و روند وقایع دارد. گرچه برخی اندیشمندان ژئوپلیتیک معتقدند: دیدگاه‌های متفاوت و دور از هم نه تنها به ذخیره‌سازی ادبیات سیستماتیک این موضوع کمک نمی‌نماید، که درجه سیالیت و نوسان آن را بالا برده و مانع از ثبات و شالوده‌گذاری علمی آن شده و موجودیت و شکوفایی آن را به خطر می‌اندازند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۶)، اما به نظر می‌رسد، تعامل بین رشته‌ای و

1. Melting Pot
2. Stuart Hall
3. hegemony

وام‌گیری از ادبیات موجود در هر رشته علمی، کمک شایانی به ایجاد گستره معنایی و رهایی از تسلط یک سویه نگری و جزم اندیشی خواهد گردید. در این فضای تعامل، دریاچه‌ها و افق‌های نوینی فرا روی اندیشمندان قرار گرفته و آنان را قادر خواهد ساخت با ترکیب و بسط مفهومی واژه‌ها و اصطلاحات، عرصه‌های نوینی از تفکر و تعمق را شکل بخشیده و به بازتولید ادبیات آن رشته اقدام نمایند. از این رو، ژئوپلیتیک پسا مدرن در نقد ژئوپلیتیک سنتی و در تاکید بر جنبه‌های ذهنی باز تولید قدرت، در پی کشف لایه‌های زیرین و نامرئی قدرت است و در این نگاه و رویکرد، بازنمایی را به عنوان کاربست مفهومی و تکنیک موثری می‌داند که صاحبان قدرت را قادر می‌سازد تا با توسل به ابزارهای فرهنگی و بازسازی تاریخ بر مبنای راهبرد مورد علاقه، به تقویت پایه‌های حاکمیت خویش و استمرار آن توفیق یابند. از طرفی، نشانه‌شناسی فرهنگی می‌کوشد از متن‌های اجتماعی برساخته از سوی رسانه‌ها که سعی دارند بر اساس علایق ژئوپلیتیکی خود و با توسل به بازنمایی به مخاطبین القا نمایند، رمز گشایی کرده، حجاب از چهره آنان برگرد.

ژئوپلیتیک انتقادی با بهره‌گیری از نشانه‌شناسی و رمز گشایی ساختارگرایی و افول فرا روایت پسا ساختارگرایی، عنایت ویژه‌ای به بسط مفهومی بازنمایی در تحلیل اندیشه‌های ژئوپلیتیکی دارد. بازنمایی، سعی دارد روند تولید قدرت بر مبنای گزاره‌های هستی‌شناختی را در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مورد دقت و واکاوی قرار دهد. بر این اساس، رویکرد بازنمایی باور دارد که پدیده‌ها فی‌نفسه قادر به دلالت نیستند، بلکه «معنای» پدیده‌ها ناگزیر باید از طریق و به واسطه فرهنگ «بازنمایی» شوند. به بیان دیگر، بازنمایی از طریق فرایندهای توصیف و مفهوم سازی و جایگزین سازی، معنای آنچه را بازنمایی شده است، برمی‌سازند. در دست‌یابی به این هدف، رسانه، ابزار قدرتمند و خدوم بازنمایی است! ویژگی اصلی رسانه، قدرت و شعاع عمل گسترده و کارکرد اساسی و بنیادین آن بازنمایی واقعیت‌های جهان خارج برای مخاطبان است، زیرا اغلب دانش و شناخت ما از جهان به وسیله‌ی رسانه‌ها ایجاد می‌شود. بازنمایی، با به خدمت‌گیری قدرت رسانه، در باز آفرینش حوادث و رخدادهای تاریخی واقعی - یا خودساخته از طریق تحریف تاریخ - و ترسیم صحنه‌ای از نبرد، مطابق خواست صاحبان قدرت و اندیشه، نقش آفرین باشکوه و توانمندی است.

- ۱- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۷)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۲- بشیریه، حسین (۱۳۷۵)، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- ۳- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۹)، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.
- ۴- پور احمد، احمد (۱۳۸۵)، قلمرو و فلسفه جغرافیا، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۶)، فرهنگ جغرافیای سیاسی، تهران: نشر انتخاب.
- ۶- تامپسون، جان ب (۱۳۸۲)، *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه: مسعود اوحدی، تهران: موسسه فرهنگی آینده پژوهان.
- ۷- حافظ نیا و دیگران (۱۳۷۸)، مباحث نظری درباره قدرت ملی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- ۸- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۹- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۸)، مفاهیم و نظریه های فرهنگی، تهران: ققنوس.
- ۱۰- عسگری، محمود (۱۳۸۷)، نقد و اساسانه سیاست جغرافیایی و بازخوانی ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران، تهران: فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۰.
- ۱۱- عزتی، عزت الله (۱۳۷۳)، ژئواستراتژی، تهران: سمت.
- ۱۲- عزتی، عزت الله (۱۳۸۰)، ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم، تهران: سمت.
- ۱۳- فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد (۱۳۸۱)، ترجمه حمید احمدی، تهران: میزان.
- ۱۴- فرهنگ واژگان آکسفورد، ۱۹۹۷.
- ۱۵- فرهنگ واژگان وبستر، ۱۹۸۶.
- ۱۶- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، فراسوی ساختارگرایی، ترجمه بشیریه، تهران: نشر نی.
- ۱۷- فوکو، میشل (۱۳۸۰)، مراقبت و تنبیه و تولد زندان، ترجمه افشین جهاننده، تهران: نشر نی.
- ۱۸- کاظمی، علی اصغر (۱۳۶۹)، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، تهران: نشر قومس.
- ۱۹- لارنس کهون (۱۳۸۱)، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، تهران: نشر نی.
- ۲۰- لاکوست، ایو و بتریس ژیلبن (۱۳۷۸)، عوامل و اندیشه ها در ژئوپلیتیک؛ علی فراستی، تهران: نشر آمن.
- ۲۱- لچت، جان (۱۳۸۳)، پنجاه متفکر بزرگ، ترجمه محسن حکیمی، تهران: خجسته.
- ۲۲- مغربی، زیبا (۱۳۸۸)، سرآغازی بر نشانه شناسی تصویری، روزنامه اعتماد ۸۸۳/۱۰.
- ۲۳- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر و صفوی تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۲۴- مهدی زاده، سید محمد (۱۳۸۷)، رسانه ها و بازنمایی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.
- ۲۵- میرحیدر، دره (۱۳۸۱)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: سمت.
- ۲۶- میرحیدر، دره (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک: ارابه تعریف جدید، مشهد: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال

سیزدهم، شماره ۴.

۲۷- میرحیدر، دژه (۱۳۷۷)، جغرافیای سیاسی، آنچه بود، آنچه هست، تهران: مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی، شماره ۴۰.

۲۸- هال، استوارت (۱۳۸۲)، غرب و بقیه: گفتمان و قدرت، ترجمه حسین راعفر، تهران: انتشارات نقش و نگار.

29- Agnew, John, *Geopolitics: Revisioning World Politics*, London, Routledge, 1998 .

30- Hall, Stuart (1997). *The Work of Representation*, In *Cultural Representation and Signifying Practice*, Sage Publication Rojek, Chris (2003). Stuart Hall, Polity Publications

Archive of SID